

# انقلاب بازیگوشانه

اسماعیل کرمی



## بلوغ انسان یعنی آن جدیتی که آدمی در کودکی در بازی داشته است.

نیچه، فراسوی نیک و بد، گزین گوئی ۹۴

این روزها گفتارهای مختلف بین قیام جاری و بازی کردن ارتباط برقرار می‌کنند، چه گفتار رسمی حکومتی که کنش‌های این روزهای جوانان و نوجوان را برآمده از بازی‌هایی می‌داند که در بین آنها رواج یافته، و چه گفتار نسل بزرگ‌تری که با حالتی متعجب از این حد شجاعت در حال فوران، جملاتی از این قبیل به زبان می‌آورند: «انگار برایشان بازی است» یا «نمی‌دانند دارند چه می‌کنند، فکر می‌کنند بازی است» یا «یک عده بچه از عواقب کارهایشان بی‌خبرند. دارند با آتش بازی می‌کنند!». و در هر دو گفتار، واژه‌ی بازی به معنای چیزی کم‌شان و بی‌اهمیت و غیراصیل برای کوچک شمردن و جدی نگرفتن عمل غیرقابل فهم جوانان به کار می‌رود. به‌راستی نیز وقتی به کنش‌های این روزهای جوانان در خیابان، دانشگاه و مدرسه می‌نگریم در آن‌ها ردی از هیجان و شعف بازی‌های کودکان می‌بینیم. اما نزد متفکری چون نیچه بازی مهم‌ترین و با ارزش‌ترین کنش آدمی است و سیر تحول انسان در چنین گفت زرتشت این‌گونه تصویر می‌شود که روح آدمی اول چون شتری با کوله‌باری سنگین از وظایف اجتماعی و سنتی است که در ادامه به شیر تبدیل می‌شود که نشان طغیان روح یا «نه» گفتن به قوانین موجود و خصایل برده‌وار شتر است. اما در نهایت باید کودک شد و توان آفریدن و بازی کردن را نیز به تخریب‌گری شیر افزود.

این رویکرد ستایش آمیز به بازی سابقه‌ای ۳۰۰۰ ساله دارد و هراکلیتوس فیلسوف پیشاسقراطی، زندگی را به کودکی تشبیه می‌کند که معصومانه و بدون کینه درحال بازی است، چیزهایی را می‌آفریند و بعد تخریب می‌کند. او ماده‌المواد یا آرخه را آتش می‌داند که کاملاً بی‌گناه همه چیز را در خود مستحیل می‌کند و باز از نو می‌سازد. بازی آتش در واقع منطق زایای جهان است و می‌دانیم که هراکلیتوس بنیان‌گذار فلسفه‌ی صیوروت و شدن است. او قائل به هیچ وجود ثابتی نیست و حقیقت جهان را «شدن» مداوم و بی‌وقفه می‌داند. بدین ترتیب جهان که میزان کلی آتشش کم‌تر یا بیشتر نمی‌شود فراسوی نیک و بد مدام درحال دگرگونی است. آتش هراکلیتی نزدیک‌ترین

عنصر به انرژی و مفهوم نیرو است. متفکرانی که در سنت هراکلیتی می‌اندیشند هرگونه تلاش برای تعریف ذاتی متافیزیکی برای امور مختلف از جمله انسان و بارکردن احکامی ابدی و ازلی بر این ذات را محکوم به شکست و ساده‌لوحانه می‌دانند چرا که زندگی کودکوار به‌زودی آن ذات‌های به اصطلاح ثابت و بادوام را رقص کنان به بازی خواهد گرفت. جهان از دید آنها عرصه‌ی بازی نیروهاست و چه کسی بیشتر از کودک «توان» بازی کردن دارد؟ کودک، ورای اصول و قوانین صلب بزرگ‌ترها، می‌سازد و معصومانه ویران می‌کند و به پیشواز امر نو می‌رود.

در واقع زندگی چیزی نیست جز بازی متقابل نیروها که وقتی توان خود را از دست می‌دهد و از پا در می‌آید بدل به چارچوب‌های عرفی و اخلاقی می‌شود و هر آن‌کس که تن به این چارچوب ندهد دیوانه یا کودک خوانده می‌شود. طرفه آن‌که این کودک و دیوانه است که رقص کنان می‌اندیشد و همزمان عمل می‌کند. در مقایسه بنگرید به چارچوب غیر قابل‌انعطاف اندیشه‌ی منطقی عقلا و بزرگ‌ترها. کودک و دیوانه در شاد بودن و دست به عمل زدن منتظر بهترین لحظه‌ی ممکن نمی‌نشینند. او در لحظه تاس می‌ریزد و به عددی که نشسته، بدون حسرت و کینه آری می‌گوید، او نه در پی بهترین شانس ممکن بلکه به دنبال بهترین بازی خود است. کودک اراده می‌کند و از این‌رو می‌تواند آنچه را در شرایط کنونی ناممکن و محال است بخواهد. او زندگی را بر اساس رؤیاهایش می‌سازد نه امور شدنی و ممکن. همین است که می‌تواند انقلاب را بخواهد و محقق کند. او مرز میان جبر و اختیار را به بازی می‌گیرد. او آزادانه و رقصان با شانس بازی می‌کند. او ضرورت شانس و ضرورت وضعیت را بازیچه‌ی خود و بهانه‌ای برای بازی کردن می‌سازد و چه بهتر که بازی دسته‌جمعی باشد. کودک دقیقاً همان تاسی را می‌خواهد که در بازی برایش می‌نشیند. شانس برای او تنها بهانه‌ای برای شروع بازی است و دست بر قضا هرچه چالش برانگیزتر جذاب‌تر!

کودک چون بازی می‌کند می‌تواند تا منتهای توان خود پیش برود و گاهی در این راه از خود نیز عبور می‌کند و بر بازی خود شهادت می‌دهد. او به کارهای کسالت‌بار بیگانه نمی‌پردازد و به آنچه شروع کرده است تا ته آری می‌گوید و در پایان هر دور از بازی مجدداً از نو آنرا طلب می‌کند.

کنش بازی‌گونه‌ی این روزهای جوانان ما نیز ویژگی‌های خاص خودش را دارد. بازی‌کنندگان مثل بزرگ‌ترهایی که همچنان به اعمال به‌اصطلاح مهمی همچون کارکردن یا درس‌خواندن مشغول‌اند، دیگر با یکدیگر چشم و همچشمی، رقابت و کینه‌توزی ندارند. آنها از اعمالی که در خدمت تولید سود بیشتر برای صاحبان پول و قدرت است، دست کشیده‌اند و مثل بزرگ‌ترها نسبت به هم دچار عذاب وجدان نیستند. آنها بین خودشان سلسله‌مراتب ندارند و قسمی برابری واقعی را تجربه می‌کنند. در واقع این جوانان به عمیق‌ترین معنا دست به انقلاب زده‌اند چراکه در حال ساختن شکل جدیدی از رابطه و باهم بودن‌اند. قیام آنها تجربه و اجرای یک روایت‌رهایی‌بخش است. شورش آنها حتی رهبر ندارد تا هر کسی بنا به اطاعت بیشتری که از پیشوا می‌کند لیاقت خودش را بیشتر ثابت کرده باشد و برتر محسوب شود. آنها حقیقتاً با هم رفیق هستند و رفاقت فقط از دل بازی بیرون می‌آید و نه هیچ کنش دیگری نظیر تن سپردن به کار بیگانه.

جوانان امروز این سرزمین دست به یک تولید جمعی زده‌اند. تولیدی که در آن کسی سرکارگر نیست و همه در آن بدون رقابت یا اضطراب نقشی برابر ایفا می‌کنند. بن‌مایه‌ی چنین تولیدی بازی کردن و به بازی گرفتن است، درست شبیه همان بازی‌ای که هر نفر یک کلمه به کلمه‌ای که نفر قبل گفته است اضافه می‌کند تا جمله‌ای ساخته شود که همگان در تشکیل آن نقش و سهمی اساسی دارند و در هر تکرارش چیزی نو و بی‌سابقه پدید می‌آید.

دختران و پسران ایران این روزها نوع جدیدی از با هم بودن، رابطه و سلامت را تجربه می‌کنند که تا حد زیادی عاری از روابط بیمارگونی است که حکومت‌ها و بازار به انسان‌ها تحمیل می‌کنند. این دو عامل — حکومت و بازار — امروزه ضمن ایجاد محیطی بیمارکننده که چیزی جز استرس و اضطراب و ترس پیش روی افراد نمی‌گذارد، برای رهایی از انواع و اقسام دردهایی که خودشان مسبب آن‌اند راه‌حلهایی نیز عرضه می‌کنند، راه‌حلهایی که در خدمت دوام‌شان است. هر یک از این راه‌حل‌ها مبتنی بر رویکردی بیمار به دنیا و دیگر انسان‌ها است که به واسطه‌ی محیط در افراد حک و بدل به بخشی از هستی آنها می‌شود. این راه‌حل‌ها و عواطف متناظر با آنها هر روز در

محیط‌هایی که منطق غالب‌شان بدل به منطق بازار شده است بازتولید می‌شوند، عواطفی از قبیل دشمن‌ستیزی پارانویایی، عذاب وجدان هیستریک، خودشیفتگی و سواسی، کین‌توزی سادیسمی و توهم‌های شیزوفرنیک. سازوبرگ دولت و بازار با بیمار کردن مداوم همگان می‌کوشد رهایی حقیقی را ناممکن جلوه دهد، از این‌رو دائم در حال تکثیر انواع و اقسام بیماری‌های روانی-اجتماعی است که با تخلیه‌ی نیروی حیاتی افراد آنها را در قیدوبند خود نگه می‌دارد تا حتی به فکر ایجاد یک زندگی جمعی دیگرگونه نیفتند.

جوانان امروز در تقابل با همین محیط بیمار و بیمارکننده دیگر نمی‌خواهند تن به راه‌حل‌های دروغین آن بدهند. آنها اضطراب، استرس و ترسی که تمام وجوه زندگی‌شان را فرا گرفته همچون قیل با خرید کردن یا تلاش برای مشهور یا موفق شدن یا متوسل شدن به عرفان‌های نو و کهنه یا انداختن همه‌ی تقصیرها به گردن مهاجران افغان، دولت‌های غربی و ذات خراب «ایرانی جماعت»، فرو نمی‌نشانند. آنها سوژه‌های جدید برآمده از وضعیت انقلابی‌اند، سوژه‌هایی که دیگر نه رقیب بلکه رفیق یکدیگرند و مرید و نوچه‌ی هیچ‌احدی نیستند و در میدانی که پیش رویشان گشوده شده از تمام امکانات برای بازی جمعی‌شان استفاده می‌کنند. آنها از یکدیگر و با یکدیگر و در حین مبارزه چیزهای تازه می‌آموزند نه از مرجعی متعال یا روشنفکری بیرون از گود؛ آنها سازمان‌دهی جمع‌شان را خودشان به دست گرفته‌اند و این کار را به یک حزب یا سازمان بیرونی همه‌چیزدان نسپردند. این است که شادمانه عناصر ارتجاع و انقیاد خود را به دست آتش می‌سپارند، رفیق‌بازی می‌کنند و به‌خاطر رفقایشان — چه آنها که مانند مهسا، حدیث، نیکا، سارینا و ... اکنون مرده‌اند و چه آنها که زنده‌اند — شاد و شجاع بازی خود را پیش می‌برند.